

سدر کرد • در آن زمان مك نامارا مشاور دفاعی حکومت جانسون بود • او پس از
 جزئیات بیشتری اشاره نکرد • اما حادثه احتمالا در خلال تسخیر بلندیهای
 جولان توسط اسراییل و بعد از آتش بس رخ داده بود • این حرکت با هشدار -
 های جدی اتحاد جماهیر شوروی روبرو شد • در آن هنگام ناوگانهای آماده، حمله،
 شوروی و ایالات متحده در مدیترانه، شرقی حاضر بودند • بعلاوه در طول
 جنگ، چندین برخورد از نوع "خط داغ" صورت گرفت • برخوردهایی که
 آشکارا تهدید آمیز بود • به گفته، مك نامارا، کاسیگین نخست وزیر شوروی
 یکبار در مورد "خط داغ" به جانسون هشدار داده بود • او گفته بود "اگر جنگ
 می خواهید، آن را خواهید داشت" • در سال ۱۹۷۳، ایالات متحده در واکنش
 نسبت به هشدار شوروی به اسراییل، آماده باش هسته‌ای استراتژیک اعلام
 کرد • در آن زمان نیروهای اسراییل تلاش می کردند علیه آتش بس، ارتش
 سوم مصر را که در محاصره بود منهدم کنند • بعلاوه ارتش اسراییل در
 موقعیتی بود که می توانست دمشق را بمباران کند • در سال ۱۹۸۲، در خلال
 تجاوز اسراییل که با حمایت گسترده، ایالات متحده صورت گرفت، ناوگانهای
 شوروی و ایالات متحده بار دیگر به درگیری نزدیک شدند • شوروی -
 هشدار داده بود که در صورت حمله، اسراییل به سوریه واکنش نشان خواهد داد • پس
 از آنکه تفنگداران ایالات متحده جهت تضمین امنیت حکومت تحمیلی اسراییل
 در لبنان مستقر شدند و بعد از اینکه مقاومت لبنان اسراییل را وادار کرد که
 از اکثر مناطق اشغالی، عقب نشینی کند، تنش‌ها باز هم ادامه یافت • ناگفته
 نماند که احتمال وقوع یک جنگ میان سوریه و اسراییل کماکان وجود
 دارد • در واقع بسیاری از متخصصین نظامی وقوع چنین جنگی را گریز -
 ناپذیر می دانند و تنها در زمان وقوع آن تردید دارند • اگر چنین جنگی
 رخ دهد، خطر درگیری ابرقدرتها در آن جدی است • درگیری‌ای که می تواند
 تا یک رویارویی مستقیم پیش رود و احتمالا به جنگ هسته‌ای منجر شود •

این نمونه‌ها نشان می دهد که جنگ هسته‌ای از کجا آغاز خواهد شد • بر
 خلاف چیزی که عموماً گفته می شود، احتمال کمی وجود دارد که جنگ بر سر
 مسائل اروپا و یا حرکت شوروی در جهت تسخیر خلیج فارس - رویای اوائل دهه،

۱۹۸۰ - برپا شود • هیچیک از این اتفاقها هرگز محتمل نبوده است • تنها چند درگیری ای که بر سر موقعیت برلین در سالهای اولیه بعد از جنگ رخ داد ، می توانست اروپا را در جنگی درگیر کند که سبب ایجاد تنش در نقاط دیگر شود • خطر اولیه ، جنگ هسته‌ای از چیزی ناشی می شود که گهگاه " رابطه مهلك " خوانده شده است • این یعنی اینکه ممکن است پاره‌ای از درگیریهای جهان سوم از کنترل خارج شود و ابرقدرتها را درگیر کند • از اواسط دهه ۶۰ خاورمیانه خطرناکترین منطقه بوده است ، اما در نقاط دیگر و از جمله آمریکای مرکزی نیز خطر کم نیست • در این مناطق و مناطق دیگر ، سیاست ایالات متحده عامل عمده - اگرچه نه عامل منحصر بفرد - تحریک و بقای تنشها و درگیریهایی است که می تواند به جنگ هسته‌ای منجر شود •

تهدید يك جنگ هسته‌ای جدی است • اما موضوعاتی که به عنوان محور - اکثر بحثها مورد توجه قرار می گیرد ، از اهمیت چندانی برخوردار نیست • خود بحثها نیز اغلب همراه کننده است • موضوعات عمده‌ای که در حال حاضر مورد بحث قرار می‌گیرد ، عبارتست از : سطح سلاحهای استراتژیک آماده ، عمل و جنگ ستارگان ریگان (SDI - ابتکار دفاعی استراتژیک) ، در مورد سطح سلاحهای استراتژیک ، اولین نکته‌ای که همگان بر آن انگشت می‌گذارند ، این است که تعداد کلاهکهای جنگی و موشکهایی که توسط ابرقدرتها به حالت آماده باش درآمده ، به قدری زیاد و قدرت آنها چنان عظیم است که هر يك از ابرقدرتها می‌تواند دیگری را - البته به همراه بخش اعظم دنیا - ویران کند • اما حتی اگر موشکها و کلاهکها تا بخش کوچکی از زرادخانه‌های موجود هم کاهش پیدا کنند ، پیامدهای يك مبادله هسته‌ای به شدت عظیم خواهد بود • هیچ تناسب آشکاری میان اندازه ، زرادخانه‌های هسته‌ای و احتمال استفاده از آنها وجود ندارد •

در مورد جنگ ستارگان ، اکثر بحثهای جاری بر این نکته متمرکز است که آیا چنین سیستمی می‌تواند به کار بیفتد ؟ کبوترها معتقدند که این سیستم نمی‌تواند به کار بیفتد ، در نقطه مقابل بازها می‌گویند که چنین امکانی هست • اما در واقع این سیستم خطرناکتر از این حرفهاست و بنظر

می رسد که احتمال عمل کردنش هست . البته این سیستم هرگز هیچ کشوری را در مقابل اولین ضربه مصون نخواهد کرد . تنها فناتیکیها ممکن است به چنین افسانه‌هایی اعتقاد داشته باشند . اما این پذیرفتنی است که این سیستم می تواند زیانهای يك حمله ، متقابل را محدود کند و بنابراین هراس آور بودن دشمن را کاهش دهد . حتی بدون آگاهی تخصصی نیز می توان مطمئن بود که تکنولوژی پیچیده ، این سیستم که نمی تواند کاملاً آزمایش شده باشد ، در لحظه ، موعود ممکن است بد عمل کند . دشمن باید تحلیلش را بر مبنای " بدترین حالت " استوار کند ؛ یعنی امکان عمل سیستم را در نظر بگیرد و مطابق آن برنامه ریزی کند . در حالتی بحرانی که فرصتی برای تامل وجود ندارد ، در نظر گرفتن بدترین حالت می تواند منجر به حمله ، ناامیدانه اول شود و طرف مقابل را به مبارزه بطلبد . اگر اتحاد شوروی بتواند يك حفاظ دفاعی - حتی با ظرفیت محدود - به وجود بیاورد ، ایالات متحده احتمالاً حمله را آغاز خواهد کرد و چه دلیلی وجود دارد که برنامه ریزان شوروی هم به همین شیوه استدلال نکنند . بنابراین گسترش چنین سیستمهای " دفاعی " ای احتمال استفاده از سلاحهای هسته‌ای در لحظات بحرانی را افزایش می دهد . به علاوه اجزای SDI به هیچ عنوان صرفاً از " سلاحهای دفاعی " تشکیل نمی شود .

علاوه بر " ارتباط مهلك " ، پیشرفتهای تکنیکی مداوم تسلیحات ، یعنی گسترش سلاحهای تهاجمی احتمالاً غیرقابل کشف ، ویران کننده و بسیار دقیق و گسترش به اصطلاح سیستمهای دفاعی ای از قبیل SDI نیز تهدید جنگ هسته‌ای را با خود حمل می کنند . چنین سیستمهایی سبب می شود که دشمن ابزار تقابلی بسیار خطرناکی را گسترش دهد . ابزاری همچون استراتژیهای واکنشی کامپیوتری و دادن قدرت و مسئولیت به افسران رده‌های پایینتر . موشکهای بسیار دقیق و سریع السیر نیز امکان دخالت بشر را به شدت کاهش می دهد و تهدید فقدان يك " عامل بازدارنده " و نبود يك فرماندهی عالی را به همراه دارد . به این ترتیب ابـر قدرتها مجبورند که بر استراتژی " آماده برای پرتاب " مبتنی بر کنترل کامپیوتری و

افسران رده، پایین تکیه کنند. همانگونه که دز موندبال اخیراً در تشریه، امنیت بین‌المللی اشاره کرد، اکنون حتی فرماندهان زیردریایی ایالات متحده برای اقدام به حمله، هسته‌ای اختیارات اساسی دارند. این موضوع که امکان حمله، ناامیدانه، اول را بالا می‌برد، در مورد SDI ریگان نیز صدق می‌کند.

ما می‌دانیم که سیستم‌های کامپیوتری ایالات متحده به دفعات بد عمل کرده است. در موارد متعددی بیک اشتباه تکنیکی و یا تفسیر نادرست اطلاعاتی که به کامپیوتر داده شده، منجر به برنامه‌ریزی بیک حمله، هسته‌ای شده و سپس با دخالت بشر عقیم مانده است. بی‌تردید سیستم‌های شوروی بسیار ناقص‌تر و امکان اشتباهشان بسیار بیشتر است. ایالات متحده با مجبور کردن اتحاد شوروی به اتکاء بیشتر به چنین سیستم‌هایی، به شکلی جدی امنیت خود و نیز بقای بشریت را به خطر می‌اندازد.

سیستم‌های تسلیحاتی عمده‌ای که اخیراً توسط ایالات متحده گسترش یافته است نیز خطرات اشاره شده را به دنبال دارد. موشک‌های زیردریایی سه شاخه که بسیار دقیق و سریع و منهدم‌کننده است، سیستم بازدارنده، زمینی‌ای را که اتحاد شوروی به آن متکی است، به شدت تهدید می‌کند. بنابراین وجود چنین سلاح‌هایی سبب می‌شود که شوروی شیوه‌های تقابلی‌ای را گسترش دهد که به شدت برای امنیت ایالات متحده خطرناک است. SDI ریگان نیز همین خطر را در بر دارد. سیستم‌های تسلیحاتی‌ای که اکنون توسط ایالات متحده در حال گسترش است، امنیت ایالات متحده را تهدید می‌کند و احتمال انهدام و نابودیش را افزایش می‌دهد. تنها کافی است بیک سهل‌انگاری و یا بیک اشتباه محاسباتی در لحظات بحرانی رخ دهد. به علاوه دیر یا زود اتحاد جماهیر شوروی تکنولوژی نظامی‌اش را تا دو برابر رشد خواهد داد و بنابراین ایالات متحده را مجبور خواهد کرد که به اتکاء دیوانه‌وار بر سیستم‌های واکنشی کامپیوتری - که امکان اشتباهشان محرز است - و کاهش دادن نقش مرجع مسئول روی بیاورد. سیاستی که ریسک‌های فراوان به همراه دارد.

چنین روندی می تواند برنامه ریزان را به سوی "تحلیل بدترین شرایط" براند و احتمال اولین حمله در شرایط بحرانی را افزایش دهد.

جمع بندی اینکه: تهدیدهای جدی ای وجود دارد که می تواند منجر به شروع جنگ شود، اما بحث های جاری میان بازها و کبوترها چگونگی این تهدیدها را روشن نمی کند. بازها در مورد چشم انداز حمله شوروی به اروپای غربی و یا حرکت این کشور به سوی خلیج فارس هشدار می دهند. این احتمالات بسیار بعید است. تهدید جنگ بر بستردرگیری بر مسائل دیگری بروز می کند. کبوترها نیز بر اندازه زرادخانه های هسته ای و ناتوانی جنگ ستارگان در نیل به اهداف ادعا شده، دل می سوزانند. مشکلی که بازها به آن اشاره می کنند، جوهر مسئله نیست و نظر کبوترها نیز به نقطه مناسب اشاره ندارد. مشکلات واقعی را باید در نقاط دیگر جستجو کرد. پیش از هر چیز، مشکل دخالت در جهان سوم است که سبب "ارتباط مهلك" و پیشرفت تکنیکی طرح های تسلیحاتی می شود. از دو جنبه سیاست های ایالات متحده تهدید جنگ هسته ای و احتمال نابودی این کشور را افزایش می دهد: نخست نقشی که به مثابه رهبر ابقاء و ارتقاء تنش های جهان سوم ایفاء می کند و بنابراین امکان رویارویی ابرقدرتها را بوجود می آورد، و دوم گسترش تسلیحات هرچه پیشرفته تر. اما این مسائل اهمیت چندانی برای برنامه ریزان ندارد و در بحث های جاری به صورت حاشیه ای عنوان می شود. ایالات متحده مسئول دخالت در جهان سوم و پیشرفتهای تکنیکی تسلیحاتی است، هر چند که این روشها برای خود این کشور نیز تهدیدهای جدی به ارمغان می آورد. این نکته پرده از يك راز كوچك كثيف برمی دارد: مسئله امنیت برای برنامه ریزان امنیتی، مسئله ای حاشیه ای است.

نگاهی به برنامه ریزیهای استراتژیک نتایج مشابهی به دست می دهد. اغلب تحلیلگران استراتژیک معتقدند که برنامه ریزیها به نظر غیر عقلانی می آید (به عنوان نمونه SDI) سیستمی می تواند، برای دفاع از قلمرو ملی چشم انداز ارائه کند که به شکلی قاطع بر کاهش عمومی نیروهای تهاجمی پای فشارد. چنین گاهشی می تواند مانع از آن

شود که دشمن با سلاحهای تهاجمی جدید بر این سیستم غلبه کند. اما دیگر برنامه های کنونی ایالات متحده، از قبیل موشکهای سه شاخه D/5 سبب می شود که اتحاد شوروی نیز همین برنامه ها را دنبال کند و ظرفیت تهاجمی خود را افزایش دهد. طفره رفتن ایالات متحد از کنترل تسلیحاتی نیز پیامد مشابهی را به همراه دارد به علاوه یک سیستم دفاعی موشکی (BMD) همچون SDI نیازمند آن است که دشمن نیز به نوعی با آن همراهی کند، یعنی اینکه سلاحهایی از قبیل موشکهای دریایی کروز را که از ایسن سیستم فراتر می رود، گسترش ندهد. حکومت ریگان در حالیکه به وسیله، SDI خود را مجهز می کند، به جای پاسخ دادن به پیشنهاد شوروی مبنی بر متوقف کردن چنین سلاحهایی، صدها موشک دریایی (SLCM) را آرایش می دهد. بنابراین شوروی نیز چند سالی دیرتر دقیقاً همین کار را خواهد کرد. همانگونه که تعدادی از تحلیلگران و از جمله جفری باتول و اف لانگ می گویند، اگر کنترل تسلیحاتی تحمیل نشود، SLCM های شوروی می تواند پاسخ مناسبی برای سیستم BMD ایالات متحده باشد. در این صورت قدرت تاثیر این سیستم در مقابل موشکهای شوروی، چندان اهمیتی نخواهد داشت. در واقع روسها برای آرایش موشکهای SLCM خود از امتیاز جغرافیایی برجسته ای برخوردارند، چرا که کشور ما خط ساحلی طولانی ای دارد و اکثریت مردم ما در طول این خط ساحلی زندگی می کنند. سیستم BMD و سایر سیستمهای دفاعی استراتژیک نمی تواند نقطه امید برای کاهش تهدید هسته ای باشد. تنها محدودیت تولید و صف آرای SLCM و دیگر موشکهای دریایی - بدون توجه به مشکلاتی که چنین محدودیتی بر سر راه بررسی و تحقیق در مورد کنترل تسلیحاتی به وجود می آورد - تهدید هسته ای را کم می کند. غیر عقلانی بودن چنین برنامه هایی و تاثیر سوء آنها بر امنیت، بیانگر آنست که علیرغم توضیحات شکنجه آور برنامه ریزان، امنیت انگیزه حرکت نیست. چرا همه، حکومتهای ایالات متحده تا این حد در مسابقه ای که به سمت نابودی در جریان است، درگیر می شوند؟ برای این سؤال یک پاسخ رسمی وجود دارد: ضروری است که ما خود را در مقابل امپراطوری شیطان که کمر به نابودی ما بسته است، حفظ کنیم، یعنی بر "توطئه یکپارچه و بیرحمانه ای"

که قصد غلبه بر تمامی جهان را دارد، فائق شویم. این جوهر گفته، جان اف کندی است. این پاسخهای رسمی - حتی اگر واقعیت هم داشته باشد - اطلاعات کمی به ما می دهد. حرکات تجاوزکارانه و نظامی همسه، دولت‌ها همواره تحت عنوان " دفاع " توجیه می شود. بدین ترتیب تجاوز هیتلر به اروپای شرقی به عنوان دفاع در مقابل چکسلواکی، یعنی " خنجری که قلب آلمان را نشانه رفته بود " و به مثابه حرکتی علیه قهر و حالت تهاجمی لهستانها و نیز محاصره، قدرتهای امپریالیستی‌ای که قصد داشتند آلمان را خفه کنند، قلمداد می شود. البته تجاوز به کشورهای کوچک و فرانسه نیز دفاعی بوده و در پاسخ به حرکات خصمانه، فرانسه و انگلیس صورت گرفته است. اگر آمار و اسنادی در دست داشتیم، احتمالاً می فهمیدیم که آتیلا نیز در حال دفاع از خود بوده است. بنابراین از آنجا که حرکات دولتی همواره به مثابه دفاع توجیه می شود، توجیه پاره‌ای از حرکات مشخص به عنوان دفاع، چیزی به درك ما اضافه نمی کند. ما تنها سخنان سخنگویان دولتی را می شنویم، آنهم سخنانی که بارها شنیده‌ایم.

برای ارزیابی سخنان دفاعی، ضروری است که شرایط و اسناد تاریخی را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم. در این صورت ادعاها را چندان ارزشمند نمی یابیم و مورد کنونی نیز از این قاعده مستثنی نیست. سیاست کنونی امنیتی و بین‌المللی ایالات متحده به شکلی جدی امنیت این کشور را تهدید می کند و این اولین بار نیست که چنین چیزی رخ می دهد.

موقعیت سال ۱۹۵۰ را در نظر بگیرید. در آن زمان برای اولین بار پس از جنگ سیستم نظامی رشد عظیمی را آغاز کرد و بودجه، نظامی به سه برابر رسید. توضیح رسمی این است که این عمل واکنشی بود در مقابل جنگ کوره که به مثابه نمود هدف مسکو برای غلبه بر جهان تفسیر می شد. این توضیح را به سختی می توان پذیرفت، چراکه پیشنهاد توسعه، گسترده، سیستم نظامی به عنوان بخشی از " استراتژی بازگشت به عقب " علیه اتحاد شوروی، چندماه پیش از جنگ کوره در ۶۸ - NSC مطرح شد.

بنابراین گسترش نظامی عظیم سال ۱۹۵۰، به سختی می‌توانست واکنشی در مقابل تجاوز شوروی به کره باشد. به علاوه در تایید اینکه تجاوز به کره، شمالی با ابتکار شوروی صورت گرفت، نه در آن زمان مدرکی وجود داشت و نه اکنون چنین مدرکی وجود دارد. برنامه‌ریزان ایالات متحده این تجاوز را به مثابه راهی برای توجیه طرحهایی که در NSC-۶۸ و به دلایلی کاملاً متفاوت مطرح شده بود، قاپیدند.

همانگونه که قبلاً بحث کردم، چیزی که ما آن را "جنگ کره" می‌خوانیم، تنها مرحله‌ای از یک نبرد بسیار طولانی‌تر بود که زمانی آغاز شد که ایالات متحده جنبش ملی کره را در دهه ۴۰ با وحشیگری شگفت‌انگیزی از میان بردوراه اتحاد دو کره را که از سوی ناسیونالیستهای کره در شمال و جنوب کشور مسود حمایت بود، سد کرد. در حقیقت در اواخر دهه ۴۰، حوادث مرزی بسیاری که اکثر از طرف جنوب دامن زده می‌شد، رخ داد. با توجه به این نکات، غیرممکن است که در این مورد هم بتوان از "دفاع" به صورت جدی صحبت کرد.

به علاوه حالت عمومی امنیت ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ را در نظر بگیرید. همانگونه که من در سخنرانیهای قبلی عنوان کردم، ایالات متحده از جنگ جهانی دوم با موقعیتی بیرون آمد که در تاریخ کم سابقه - اگر نه بی سابقه - بود. این کشور بعد از جنگ حدود ۵۰٪ از ثروت دنیا را در اختیار داشت و مطلقاً هیچ حمله‌ای تهدیدش نمی‌کرد، در نیمکره غربی هیچ دشمنی نداشت و بر اقیانوسها و سرزمینهای آنسوی اقیانوسها کنترل داشت. در واقع برای امنیت ایالات متحده تنها یک تهدید بالقوه وجود داشت که هنوز تحقق نیافته بود: گسترش موشکهای میان قاره (ICBM) با کلاهک‌هایی که قدرت تخریبی بسیار بالایی داشت (بمب هیدروژنی). دلنگرانی نسبت به امنیت باید آشکارا در تلاش جهت جلوگیری از گسترش این سیستمهای تسلیحاتی یعنی تنها سیستمهایی که به راستی امنیت ایالات متحده را تهدید می‌کرد، متبلور می‌شد. آمار و اسناد چنین

تلاشی رانشان نمی دهد، درحالیکه امکان جلوگیری از گسترش و آرایش چنین سلاحهایی وجود داشته است . دهه ، ۱۹۷۰ ، یعنی زمانیکه شوروی تعداد قابل توجهی ICBM در اختیار داشت ، موقعیت مناسبی برای مذاکره بود ، اما این مذاکره هرگز انجام نشد و تا جاییکه مامی دانیم برنامه ریزان ایالات متحده هرگز به صورت جدی به آن فکر هم نکردند . تشابه این نمونه ، با نمونه ، کنونی SLCM ، موشکهای سه شاخه ، SDI ، و سایر سیستمهای نظامی ای که ایالات متحده را تهدید می کند ، کاملاً آشکار است . بار دیگر مشاهده می کنیم که امنیت ، برای برنامه ریزان ایالات متحده ، مسئله ای حاشیه ای بوده است .

اولین گسترش عمده ، سیستم نظامی ایالات متحده در اوایل دهه ، ۵۰ انجام شد ، اما نه به دلایل امنیتی و یا برای محافظت اروپاییها و دیگر متحدان . همین نکته در مورد گسترش برجسته ، بعدی که در زمان حکومت کندی صورت گرفت نیز صدق می کند . در آن زمان وجود صدها هزار موشک آماده ، عمل به همراه برنامه هایی از قبیل سرمایه گذاری روی عملیات ضد شورش (تروریسم بین المللی) و تغییر جدی در رسالت ارتش آمریکا لاتیمن کسه پیام ده های بسیار مہیبی داشت ، موجب آغاز مرحله ، جاری مسابقه ، تسلیحاتی شد . در ایمن مسورد ، بهانه ، رسمی ، " شکاف موشکی " بود . در طول مبارزه ، انتخاباتی سال ۱۹۶۰ ، لیبرال های کندی ، آیزنهاور را با همان زبانی تقبیح می کردند که ریگانیستها در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۸۰ علیه جیمی کارتر بکار بردند : آیزنهاور ضعیف بود و قاطعیت نداشت . او ثروت ما را برای چیزهای لوکس از میان می برد . در حالیکه روسها رژه ، قدرت می رفتند ، هر روز قویتر می شدند و برتری موشکی شان ما را تهدید می کرد . برتری ای که به آنها امکان می داد که ما را ویران و منهدم و دنیا را تسخیر کنند . آیزنهاور پاسخ داد که هیچ " شکاف موشکی " ای وجود نداشته است . اوحق داشت . " شکاف موشکی " به اندازه ، " شکاف بمب افکنی " که قبلاً مطرح شده بود ، فریبکارانه بود . در

حقیقت يك " شكاف موشکی " وجود داشت ، اما به نسبت يك به ده به نفع آمریکا . روسها در آن زمان تنها چهار موشك قابل استفاده داشتند . ایسِن موشكها نیز در معرض خطر نبود و می توانست به سادگی نابود شود . حکومت کندی به سرعت دریافت که هیچ " شكاف موشکی " ای به نفع شوروی وجود نداشته است . اگرچه استراتژیستهای آمریکایی قبلا به این واقعیت کاملا آشنایی نداشتند ، اما بعد از روشن شدن مسئله هم چندان اهمیتی برای آن قائل نشدند . مشاور امنیت ملی مك جورج باندی * ، در يك : جزوه ، داخلی نوشت که : " شكاف موشکی در کوتاه مدت باعث جلب توجه به موقعیت نظامی بنیادی ما شد " . و این یعنی اینکه مسابقه تسلیحاتی شدت یافت و ظرفیت مداخله گسترش پیدا کرد . بنابراین ساختن سلاح باید ادامه می یافت بی آنکه این مسئله ارتباطی با بهانه های آشکارا شیادانه داشته باشد . بار دیگر امنیت مسئله اصلی نبود . همین نکته در مورد تولید نظامی جاری یعنی سریعترین و افراطی ترین گسترش نظامی زمان صلح در تاریخ ایالات متحده نیز صدق می کند . طرحهای مربوط به توسعه سیستم تسلیحاتی و کاهش بودجه برنامه های اجتماعی ، در زمان حکومت کارتر نطفه بست ، درست قبل از بحران گروگانگیری ایران و تعرض شوروی به افغانستان که بهانه ای به دست آمریکا داد تا این سلاحها را برای حمله آماده کند . این سیاستها ، آشکارا در زمان ریگان گسترش یافت ، هر چند که بودجه نظامی او کاملا بر مبنای طرحهای حکومت کارتر تعیین می شد . طرحهایی که تحت بهانه " وجود يك " دریچه آسیب پذیری " که همچون " شكاف موشکی " يك فریبکاری آشکار بود ، به اجرا درآمد . ناگفته نماند که اکنون حتی سخنگویان دولتی نیز به فریبکارانه بودن این بحث اذعان دارند . تولید تسلیحاتی همواره از سوی مجموعه ، پایان ناپذیری از حرفهای بی محتوا نظیر برتری نظامی شوروی و تهدید هستی ما از جانب این کشور ، همراهی شده است . همچون موارد دیگری که قبلا اشاره کردم ، این فریبکاری سرپوشی است بر دلایل واقعی تولید

* McGeorge Bundy

نظامی و گسترش سیستم دولتی در زمان ریگان • سیستم دولتی ای که تولید-
نظامی عنصر محوری آن است • دلایل واقعی هرچه که باشد، روشن است که
امنیت ایالات متحده و متحدانش در مقابل حمله نظامی، در میان این دلایل،
دلیل برجسته‌ای نیست •

واکنش آمریکا به پیشنهادهای گورباچف در مورد تشنج زدایی، گواه
دیگری بر این نکته است که امنیت اساسا برای ایالات متحده مسئله‌های
حاشیه‌ای است • برخی از این پیشنهادهای عبارتست از: منع یکجانبه آزمایش
جاری سلاحهای هسته‌ای که گام نخستین آنرا اتحاد جماهیر شوروی
با منع شش ماهه در سال ۱۹۸۵ برداشت و در سال جاری آن را تمدید کرد،
فسخ همزمان پیمان ورشو و پیمان نظامی ناتو و خروج ناوگانهای شوروی و
آمریکا از مدیترانه • پیشنهادهایی که می‌توانست تهدید "ارتباط مهلك"
را که از درگیریهای خاورمیانه برمی‌خیزد، به سرعت کاهش دهد • این
پیشنهادهای وارد شد و یا بر مبنای خدعه، همیشگی رسانه‌های تحت کنترل
نادیده گرفته شد • به عنوان نمونه، در مورد منع آزمایش هسته‌های
حکومت ریگان بر مبنای این ادعا واکنش نشان داد: چنین پیشنهادی کاملاً
بی معنی است، چرا که اتحاد جماهیر شوروی به تازگی يك سری آزمایشهای
شتاب زده انجام داده است • این ادعا که از سوی مطبوعات ملی وفادارانسه
تکرار شد، يك فریب محض بود • اتحاد جماهیر شوروی نسبت به سال قبل
آزمایشهای کمتری انجام داده بود • شوروی در سال ۱۹۸۵ نیز نسبت به
ایالات متحده آزمایشهای کمتری انجام داد •
اما به هر رو ابتکار گورباچف به همراه مجموعه‌های
دیگر از ابتکارها رد شد • ابتکارهایی که اگر دنبال می‌شد،
می‌توانست موجب کاهش قابل توجه تنشهای بین المللی و بنا بر این
کاهش تهدیدهایی شود که امنیت و حتی هستی ایالات متحده را به مخاطره
می‌افکند •

مسئله منع آزمایش به ویژه مسئله جالبی است • حکومت عنوان می
کند که منع آزمایشهای هسته‌ای می‌تواند اطمینان سلاحها را کم کند و بنا بر-

این غیرقابل قبول است . کبوترها نیز معتقدند که اطمینان‌سلاحها بر مبنای آزمایش آنها - البته اگر به شکلی صورت گیرد که انفجار این آلات و افزار را به همراه نداشته باشد - حفظ می شود . اگر به فرض ، بحث حکومت صحیح باشد ، منع آزمایش می تواند برای امنیت ایالات متحده بسیار سودمند باشد . در واقع می تواند گامی به سوی هدف منتسب به SDI ، یعنی محافظت ایالات متحده در مقابل حمله اول شوروی باشد . قدرتی که خطر انجام حمله اول را تقبل می کند ، می بایست اطمینانی شگرف به سیستم تسلیحاتی خود داشته باشد ، مگر اینکه این حرکت در ناامیدی و بدون دخالت انسان صورت گرفته باشد و تحت شرایطی که من همراه پیامدهای موقعیت نظامی کنونی ایالات متحده ترسیم کردم . سلاحهای اولین حمله بایستی به کمال کارکنند و گرنه دشمن با ضربه ای تلافی جویانه و منهدم کننده پاسخ خواهد داد (در واقع همه این حرفها ، تنها خیالپردازی است ، اما به هر صورت بگذارید ، این بحث را انجام دهیم) . اگر منع آزمایش موجب می شود که اطمینان سلاحها کم شود ، پس احتمال انجام حمله اول علیه ایالات متحده را کاهش می دهد و به این ترتیب باعث افزایش امنیت این کشور می شود . اما کم شدن اطمینان بر طرف پاسخگو ، تاثیری ندارد ، چرا که پاسخگونیاز به يك عملیات بی عیب ندارد . چه اگر حتی قسمتی از سلاحهای هسته ای قابل دسترس به هدف خود برسد ، نتیجه تنها يك فاجعه ، فراگیر خواهد بود . بنابراین ، اگر حکومت در ادعایش حقانیت دارد ، به خاطر این دلایل هم که شده ، بایستی منع آزمایش را به شدت ترجیح دهد .

در واقع اگر منع جامع آزمایش سلاحهای هسته ای با منع آزمایشهای موشکی ترکیب شود ، به احتمال زیاد می تواند اطمینان سلاحها را کاهش دهد ؛ واقعیتی که اساسا همگان در مورد آن توافق دارند . بدین ترتیب کاهش احتمال حمله اول و در ضمن محافظت بازدارنده را به دنبال خواهد داشت و بدیلی مطمئن ، کم هزینه ، قابل تأیید و موثر برای جنگ ستارگان - یا دقیق تر بگویم به اصطلاح اهداف جنگ ستارگان - خواهد بود . اما حکومت ریگان هیچ تمایلی به این پیشنهاد نشان نمی دهد .

اپوزیسیون سیاسی و رسانه‌های عمومی نیز گرایش به این مسئله ندارند .
تنها چند عنصر کاملاً حاشیه‌ای که درون سیستم سیاسی گرایش زنده‌ای
نیستند ، به این مسئله تمایل نشان می‌دهند . بار دیگر باید نتیجه‌گیری
کنیم که ملاحظات مربوط به امنیت ملی ، در دنیای برنامه‌ریزی امنیت ملی
به زحمت تعیین‌کننده است ، هرچند نمی‌توان گفت که به هیچ عنوان نقش
ندارد .

مسئله منع آزمایش یک واقعیت سخت دیگر را نشان می‌دهد : بی‌تاثیری
نسبتاً کامل افکار عمومی . مردم از منع آزمایش هسته‌ای به نسبت یک به سه
دفاع می‌کنند . اکثریت مردم نیز از منع یکجانبه ، آزمایش از سوی ایالات
متحده جانبداری می‌کنند . من نمی‌دانم که آیا همه‌پرسی‌ای در مورد
پیوستن ایالات متحده به منع یکجانبه ، آزمایشش
صورت گرفته است یا نه . در واقع احتمال دارد که بخش کوچکی از مردم
از این مسئله اطلاع داشته باشند . رسانه‌های عمومی به شکلی کاملاً موثر ،
از زمان مطرح شدن این نکته در سال ۱۹۸۵ ، مردم را از مسئله دورنگه داشته‌اند .
منع آزمایشش به نظر عملی می‌آید ، چراکه از سوی اتحاد جماهیر
شوروی و نیز افکار عمومی جهانی حمایت می‌شود ، این حمایت مستمرا در
سازمان ملل متحد نیز بروز کرده است ، در آنجا ایالات متحده در مخالفت
با این گام همواره در اقلیت کوچکی قرار داشته و یا تنهای تنها بوده است .
متخصصین عالی‌رتبه تأیید کرده‌اند که هیچ مشکلی در راه تحقق این
گام وجود ندارد . بنابراین یک منع آزمایش جامع ، به ویژه اگر با منع
آزمایش موشکی همراه شود ، سیاستی شدنی است که از سوی افکار عمومی جهانی
و داخلی حمایت می‌شود و برای امنیت ایالات متحده نیز بسیار سودمند
است ، اما ایالات متحده گرایشی به آن نشان نمی‌دهد . به عنوان نمونه
در انتخابات سال ۱۹۸۴ ، دموکراتها بگذشته از چند لفاظی تزئینی موضوع
را مطرح نکردند ، در حالیکه بیش از ۷۵٪ از مردم از منع آزمایشها حمایت
می‌کنند . این رقمی بسیار بالا است به ویژه اگر توجه شود که رسانه‌های
عمومی حمایت بسیار کمی از این پیشنهاد ها کرده‌اند . تنها چیزی که می‌توان

گفت این است که علیرغم حرکت‌های بسیار برجسته، شوروی که به شکلی گسترده توسط نهادهای ایدئولوژیک ایالات متحده منکوب شده، چشم‌انداز منع آزمایش امروز از گذشته دورتر است.

این بررسی کوتاه، نتیجه‌گیری‌های جالبی به دست می‌دهد: اکنون به اندازه کافی روشن است که ملاحظات مربوط به امنیت، در برنامه‌ریزی امنیت ملی از اهمیت کمتری برخوردار است. افکار عمومی همانقدر در مورد این مسئله بی‌تاثیر است که عملی بودن روشهایی که می‌تواند سلامت و امنیت ایالات متحده را افزایش دهد. در حقیقت مسائل جدی‌ای که زیرپوشش لفاظی‌های مرسوم پنهان است، مسابقه به سوی انهدام را هدایت می‌کند.

در واقع نگرانی‌های جدی‌ای وجود دارد که گاهی اوقات، حتی در یادداشتهای عمومی نیز بیان شده است. لفاظی در مورد مسئله، دفاع تماما شیادی نیست. باید شیوه‌هایی را که برای ترجمه، پیچیدگی‌های مرسوم اورولی به کار می‌آیند، بسط خاطر داشت. ایالات متحده به دفاع از آزادی پتچم تعهد دارد، بنابراین باید از گستره، نفوذ خود در مقابل دشمن اصلی دفاع کند؛ یعنی به دفاع در مقابل مردم بومی‌ای برخیزد که اغلب نسبت به آن چیزهایی که جرج کنان "مواد خام ما" نامید و بسط صورت اتفاقی در سرزمین آنها قرار دارد، مقاصد در سر دارند. همانگونه که کبوتر دیگر آدلای استیونسون در رابطه با ویتنام توضیح داد، ایالات متحده باید از خود در مقابل "تجاوز داخلی" دفاع کند و طبق توافق همه، جناح‌های سیاسی نیکاراگوئه را "بازدارد". یعنی اینکه باید از قلمرو کوچک ما در اینجا در مقابل نمونه، خوب محافظت کنید. ایالات متحده بی‌تردید نگران این است که "دست‌رسی‌اش" به منابع انسانی و مادی قلمرو بزرگ را "امنیت ببخشد" و به رقبا بفهماند که آنها در بهترین حالت درون "چارچوب سراسری نظم" که توسط ایالات متحده محافظت می‌شود، مسئولیت‌های منطقه‌ای دارند. پس "تجاوز داخلی" نگرانی اصلی و واقعی است. به علاوه در سال‌های اخیر با سرآوردن

مراکز قدرتی چون ژاپن نگرانی دیگری نیز بروز کرده است .

در مورد درگیری ابرقدرتها باید گفت ، هیچ شکی نیست که هر دوی آنها محسو دیگری از کره ، خاک را در سر می پروراند . اما علیرغم بازگشت عناصر فناتیک تر - که برخی شان در حکومت ریگان حضور دارند - به لفاظیهای عقب مانده ، مدت زمانی طولانی است که آنها دریافته اند چنین چیزی بدون نابودی دوطرف غیرممکن است . همانگونه که قبلا اشاره کردم ، ابرقدرتها امروز در سیستمی درگیرند که نوعی مدیریت جهانی است و جنگ سرد نامیده می شود . در این سیستم هر یک از ابرقدرتها برای توجیه خشونت ، قهر ، سرکوب ، ترور و تجاوز در قلمرو خودش ، به تهدید دشمن جهانی متوسل می شود . البته باید گفت که قلمرو ایالات متحده ، بیشتر دنیا را در بر می گیرد . دو ابرقدرت از همه ، حرکاتشان به عنوان " دفاع " در مقابل شیطان بزرگ نام می برند : یک روش استاندارد که در همه ، تاریخ برای بسیج توده های به کار گرفته شده است . هر یک از ابرقدرتها به جنبش مقاومتی که با ابرقدرت مقابل درگیر است ، یاری می رساند . هر چند که ایالات متحده ، خود را قدرتی می داند که به دلیل موقعیت برترش در مدیریت جهانی ، کمک به جنبشها را در انحصار دارد و بنابراین در مورد تحریکهای ابرقدرت دیگر کنایه می زند . بطور کلی این سیستم در کوتاه مدت استوار و پایدار است ، اگرچه به صورت جدی و فشرده آکنده از خطر است و احتمالا در دراز مدت به یک فاجعه نهایی منجر خواهد شد . و این آخری نکته ای است که برنامه ریزان در نظر نمی گیرند .

بنابراین ، لفاظی دفاعی به یک معنا کاملا دقیق است ، اما باید بدانیم که آن را چگونه تفسیر کنیم و بفهمیم . واقعیتها خود را در سیستم تسلیحاتی و به اشکال متعدد منعکس می کند و به آشکارترین شکل در گسترش نیروهای غیر استراتژیک چهره می نماید . به عنوان مثال ، نزدیک به سه چهارم بودجه ، نظامی ریگان به نیروهای غیر استراتژیک اختصاص داده شده است ، چرا که برای دفاع از امنیت قلمرو بزرگ در مقابل " تجاوز داخلی " قدرت مداخله مورد نیاز است ، آنها در حالی که برخی از اوقات " تجاوز داخلی " می توانند از کمک و یاری امپراطوری شیطان - و در هماهنگی ضعیف و بسیار خطرناک

با قوانین جنگ سرد - برخوردار شود *

اما سلاحهای هسته‌ای استراتژیک برای مداخله در جهان سوم در نظر گرفته نشده است، هرچند بر مبنای نظر ژنرال توشینینگ سلاحهای تاکتیکی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد حکومت نیکسون در نظر داشت از سلاحهای هسته‌ای در جنگ ویتنام استفاده کند. آیزنهاور نیز در جنگ کره و ویتنام همین نظر را داشت. جنگ ویتنام می‌توانست به چنین مرحله‌ای برسد و اگر نرسید به دلیل رشد سریع و فعال شدن جنبش صلح در آن زمان بود، جنبشی که به ویژه توسط دانیل السبری * گسترش یافت. اما چرا ایالات متحده علیرغم خطراتی که حیاتش را تهدید می‌کند، عمیقاً به گسترش و توسعه سلاحهای استراتژیک پایبند است؟

ایالات متحده نسبت به مسابقه تسلیحاتی استراتژیک تعهدی عمیق و پایدار دارد که به نظر من بدون تغییرات نهادی، نمی‌تواند تغییر شکل یابد و یا تعدیل شود. برای این نکته دو دلیل بنیادی وجود دارد: نخست اینکه یک موقعیت مرعوب کننده جهت تضمین اینکه مداخله این کشور در کشورهای دیگر بدون مجازات وزیر "چترهسته‌ای" پیش برود، ضروری است. به همین دلیل است که نه تنها نیروهای غیر استراتژیک بلکه یک سیستم استراتژیک نیز برای مداخله و انهدام لازم است. و اینها یعنی "سیاستهای عملی جنگ سرد". همانگونه که مشاور دفاعی پرزیدنت کارتر، هارولد براون * در سال ۱۹۸۰ به کنگره توضیح داد، بر مبنای تواناییهای استراتژیک، "سایر نیروهای مابه‌ازاری بامعنی برای قدرت سیاسی و نظامی تبدیل می‌شود". دقیقاً همین نکته در همان زمان توسط ایوجین روستو * مدیر کنترل تسلیحاتی و آژانس خلع سلاح در دوره اول ریاست جمهوری ریگان نیز بیان شد. او در سال ۱۹۷۹ نوشت که زرادخانه هسته‌ای ایالات متحده "مرکزیک‌نسج ارتباطاتی است که قدرت سیاسی و نظامی ایالات متحده را تعریف می‌کند".

*Daniel Ellsberg

*Eugene Rostow

*Harold Brown

نیروهای هسته‌ای " برای منافع ما در بسیاری از نقاط دنیا ، ضمانت هسته‌ای به وجود می‌آورد و به ما امکان می‌دهد که از این منافع توسط دیپلماسی و یا با استفاده از نیروهای نظامی‌نمایشی دفاع کنیم " . " آنها " برای ما " حفاظی " فراهم می‌کنند تا " منافع جهانی " خود را توسط " سلاح‌های غیراستراتژیک یا نیروهای نمایشی " ، دنبال کنیم . و این یعنی مداخله ، خرابکاری ، دولت‌های وابسته یا مزدور و غیره .

بسیار پیش از این پاول نیتزه ، مولف ۶۸- NCS و عنصر موثر حکومت ریگان در حال حاضر ، در یک سند کاملاً محرمانه (۱۹۵۳ و ۱۴۱- NCS) مطرح کرد که پیشرفت‌های تسلیحاتی شوروی " احتیاط‌های بسیار بیشتری را در جنگ از ما می‌طلبد " ، چراکه " ترس از جنگ هسته‌ای " وجود دارد . نیتزه آنگاه از دفاع غیرنظامی حمایت می‌کند . او معتقد است که دفاع غیرنظامی می‌تواند این نگرانی را رفع کند . او همچنین اشاره می‌کند که چنین برنامه‌هایی می‌تواند حمله ، اول را تسریع کند . دفاع غیر نظامی یک خیالپردازی بود و ضرورت داشت که " احتیاط‌های بیشتر " از طریق تقویت " حفاظ هسته‌ای " صورت گیرد . توجه کنید که دو بحث مشابه نیتزه - یعنی احتیاط در حال اوجگیری و تسریع اولین حمله - به خیالپردازی‌های کنونی جنگ ستارگان منجر می‌شود ، اما مهمتر از آن باعث حفظ موقعیت مرعوب - کننده ، مکفی می‌شود . موقعیتی که بر مبنای آن " سیاست‌های جنگ سرد " در مورد مداخله و انهدام می‌تواند بدون دل‌نگرانی‌های غیر ضروری جاری شود .

این ملاحظات دلیل اساسی تعهد ایالات متحده به مسابقه تسلیحاتی است ، اما دلیل دیگری نیز برای حمایت از این مسابقه وجود دارد . سیستم پنتاگون از مدت‌ها قبل سیستمی بوده که بر مبنای آن دولت مردم را تحریک کرده است تا به قسمت‌های پیشرفته ، صنعت کمک هزینه بدهند . موقعیت اقتصاد دولتی در طول جنگ جهانی دوم به مدیران شرکتها - که اقتصاد دوران جنگ را هدایت می‌کردند - کینزگرایی را آموزش داد . آنها آموختند که دخالت گسترده ، دولت می‌تواند بر بحران سرمایه داری تسلط یابد و بر آن غلبه کند . این درس به ویژه به خاطر شکست شیوه - های بسیار محدودتر نیودیل اهمیت بسیار داشت . در مورد چرایی ترجیح بازگشت

به سیستم پنتاگون (یک بازار تضمین شده دولتی برای فروش تولیدات غیر ضروری به همراه کمکهای مردمی جهت تحقیق و توسعه) از میان دیگر شیوه‌هایی که کینزگرایی برای حمایت دولت از به اصطلاح سرمایه‌های "خصوصی" پیشنهاد می‌کند، دلایل خوبی وجود دارد. این دلایل توسط نخبگان تجارت به روشنی بیان شده است. برای سرمایه‌های تجاری "خصوصی"، "سودها" به راستی خصوصی است، در حالیکه از مردم انتظار می‌رود که هزینه، تحقیقات، گسترش، حفاظت بازارهای صادراتی و دسترسی به بازارها را بپردازند. مردم باید هزینه، سطحی از تولید، عموماً تسلیحاتی - را بپردازند. سطحی که بتواند در زمانهای سقوط اقتصادی و غیره برای شرکتها تکیه‌گاهی باشد. سیستم مدیریت دولتی در اخذ کمک اجباری از مردم، همان چیزی است که در ساختارهای ایدئولوژیک غرب، "سرمایه‌های آزاد" نامیده می‌شود.

بر خلاف بسیاری از تصورهای غلط فقط - و یا حتی قبل از همه - صنعت نظامی در این مسئله ذینفع نیست. از آنجاکه بنیاد جامعه صنعتی امروز کامپیوتر است، مردم به صنعت کامپیوتر از طریق صنعت نظامی و در طول یک مرحله، بسیار پرخرج تحقیق و گسترش کمک کرده‌اند. آنگاه همینکه پیشرفت این صنعت به حدی رسید که دسترسی به بازار امکانپذیر شد، افسار سودسازی‌اش رها شد. این نکته امروز هم صدق می‌کند.

هزینه‌های اساسی نسل بعدی کامپیوترها - نسل پنجم کامپیوترها - توسط مردم و از طریق سیستم نظامی تامین شده است. کمک هزینه‌های مردمی از طریق پنتاگون، ناسا - که به شدت به سیستم نظامی وابسته است - و بخش انرژی، برای تولید سلاحهای هسته‌ای پرداخت می‌شود. هنگامی که کامپیوترهای پیشرفته سودآور می‌شود، این صنعت خصوصی است که آنها را به بازار می‌برد، در حالیکه مردم نقش خود را در راستای کمک به مراحل پرخرج اولیه ایفاء کرده‌اند. این نکته در مورد طیف گسترده‌ای از دیگر تکنولوژیهای پیشرفته نیز صادق است. برای نمونه، هزینه‌های SDI با هزینه‌های سیستم صنعتی دولتی ژاپن، تقریباً برابری می‌کند. هزینه‌های که ایالات متحده به سبب مجموعه‌ای از دلایل اجتماعی و تاریخی، قادر-

نیست ، آن را دوبرابر کند .

در واقع SDI برای اهداف جاری تقریباً ایده‌آل است . همچون سیستم پنتاگون ، SDI می‌تواند در جهت غلبه بر مشکل مصرف بیش از حد و نیز سطح نسبتاً پایین سرمایه‌گذاری که اقتصاد آمریکا را دچار مشکل می‌کند ، کمک‌کننده باشد . SDI مردم را مجبور می‌کند که به‌صنعتی با تکنولوژی عالی ، کمک هزینه بدهند . SDI همچنین مسابقه ، تسلیحاتی را گرم نگه می‌دارد و رویاروییهای بین‌المللی را به شکل فعلی حفظ می‌کند و بنابراین از طریق شبکه ، سیستم نظامی ، سودهای درازمدت‌تری برای سیستم کمک مردمی - سود خصوصی فراهم می‌کند .

تاثیر درخشان سیستم تبلیغاتی ایالات متحده از آنجا آشکار می‌شود که این سیستم به کینزگرایی فئاتیک حکومت ریگان ، ترم "محافظه‌کار" را اختصاص داده است . حکومتی که بخش دولتی اقتصاد را سریعتر از هر دوره‌ای بعد از جنگ جهانی دوم گسترش داده ، کمک هزینه ، گسترده ، مردمی را در خدمت صنعتی باتکنولوژی بالا و با هزینه‌های قابل پیش‌بینی ، بسیج کرده و به ویژه کسب درآمد عظیمی به وجود آورده است که اهمیت چندانی برای شرکتهایی که سیستم دولتی را کنترل می‌کنند ندارد ، اما برای نخبگان مالی و شرکتهایی که با ذهنیت خودخواهانه ، ریگانیست‌هایی که آینده ، کشور را به‌گرو می‌گذارند ، هماهنگی ندارند ، از اهمیت رو به افزایشی برخوردار است . به علاوه "محافظه‌کاران" جهت تقویت دولت و محافظت آن در مقابل بررسی مردمی ، محدودیت بحث آزاد و باز و نیز فشار به کسانی که ممکن است موجب بروز فساد در میان محافظه‌کاران شوند (البته اگر کسی پیدا شود) ، روشهایی ارائه داده اند .

سیستم کمک هزینه ، مردمی به صنعت "خصوصی" که در دوره بعد از جنگ گسترش یافته ، پیامدهای منفی بسیاری برای اقتصاد داشته است . نخستین پیامد اینکه ، در مقایسه با سیستم صنعت دولتی ژاپن که با بازار تجاری پیوند دارد ، به شدت بدون بازده است . این سیستم منابع فکری و مادی را از تولید سودمند منحرف می‌کند و به سمت تولید چیزهای زائد برای

بازار دولتی‌ای می‌راند که حیات تجاری آن تنها یک تصادف است • بدین ترتیب بر مبنای این سیستم ، برنامه‌دراز مدت عقلانی ممکن نیست • حتی در حیطه محدود تولید نظامی نیز مشکلات جدی‌ای در حال بروز است ، تا آنجا که پنتاگون جهت تولید اجزای تسلیحاتی پیشرفته خود هرچه بیشتر مجبور است به منابع آنسوی دریاها و پارهای اوقات به کمکهای شرکت‌های چند ملیتی متکی به ایالات متحده تکیه کند • گرایشی که در دراز مدت باز هم عمل خواهد کرد • در واقع طیفی از پیامدهای آسیب‌زننده وجود دارد • اما ابداع آلترناتیوی که با نیازهای بنیادی مدیریتی و توانایی دولت برای انجام کارکرد اولیه‌اش خوانایی داشته باشد و بسته‌بندی‌های سرمایه‌ای ، خصوصی خدمت کند ، بی‌آنکه منافع مردمی-ای را ارتقا دهد که ممکن است با این تقدم محوری تداخل کند ، بسیار ساده‌ای نیست • در همین حال سیستم عنصری را در خود پرورش می‌دهد که اقتصادهای محلی و نیروی کار نیز همچون سرمایه ، خصوصی ، مجبورند برای زنده ماندن به آن وابسته شوند •

اگر به موضوع اصلی برگردیم ، در مورد چرایی تعهد سازندگان سیاست آمریکا به مسابقه برای نابودی و چرایی حاشیه‌ای بودن مسئله امنیت و افکار عمومی برای برنامه‌ریزان ، دلایل بسیار خوبی خواهیم یافت • بر مبنای نگاه به دنیای واقعی است که می‌توان سیاستهای آمریکا در مورد کنترل تسلیحات را درک کرد • برتری ایالات متحده در مقایسه با دیگر نقاط ، اکنون ناشی از تولید نیست ، بلکه بیشتر برخاسته از ابداعات تکنولوژیک است • هرچند که این برتری نیز به سبب بی‌بازده بودن سیستم پنتاگون در جهت اخذ کمک مردمی برای صنعت " خصوصی " ، از دست رفتن است •

بنابراین ایالات متحده از کاهش سلاحهای هسته‌ای استقبال خواهد کرد (مسئله‌ای که اهمیتی فرعی دارد ، چرا که قسمت بسیار کوچکی از زرادخانه موجود می‌تواند موجب ویرانی غیرقابل باوری شود) به شرطی که این دواصل بنیادی وجود داشته باشد : نخست اینکه موقعیت مرعوب‌کننده‌ای که

آزمایش آزاد خرابکاری و مداخله را مجاز می‌کند، بایستی حفظ شود و دوم اینکه با سیستم اجباری پنتاگون یعنی اخذ کمک هزینه از مردم برای بخشهای پیشرفته، صنعت تعارضی صورت نگیرد. با توجه به سیاست ایالات متحده، جنگ ستارگان به اضافه، کاهش تعداد سلاحها موضع طبیعی این کشور است، هر چند که تناقضهای برنامه‌های تسلیحاتی- که در مورد پاره‌ای از آنها قبلا بحث شد- می‌تواند در این راه مانع ایجاد کند. دکترینهای استراتژیک مورد نیاز می‌تواند طرح ریزی شود، اما در همان حال بحث در مورد عملی بودن دفاع موشکی، انتخاب موشکها و غیره به موازات روشهای کاملا نامربوط به این نکات پیشرفت خواهد کرد و مسابقه‌ای که به سوی ویرانی در جریان است، تداوم خواهد یافت.

من نمی‌خواهم بگویم که دلایل واقعی مسابقه برای ویرانی به تمامی به وسیله، لفاظی‌هایی که در مورد شیطان بزرگ به کار گرفته می‌شود پنهان شده است. دقیقا همچون "تئوری سیب فاسد" (تئوری دومینو)، حقایق به بیرون درز می‌کند. مدیران شرکتها گهگاه توضیح می‌دهند که ما باید بر "احکام نظامی" تکیه کنیم، چراکه "دفاع از خانه" یکی از بزرگترین مسائلی است که سیاستمداران در تنظیم سیستم باید در نظر بگیرند (مدیر فضایی LTV، ساموئل دانر)*. مدیر مرکز مسائل بین‌المللی دانشگاه هاروارد، ساموئل هانتینگتون* توضیح می‌دهد که: "شما ممکن است مجبور شوید حقایق را به شیوه‌ای- مداخله یا دیگر عملیلت نظامی- تحمیل کنید که این سوء تاثیر به وجود بیاید که در حال جنگ با اتحاد جماهیر شوروی هستید". همانگونه که ایالات متحده "از زمان دکتترین ترومن به بعد چنین کرده است" دکتترینی که به مثابه پوششی برای مبارزه، ضد شورش وحشیانه در یونان در سال ۱۹۴۷ به کار گرفته شد. بار دیگر طبقات تحصیلکرده موفق به پنهان کردن دلایل واقعی می‌شوند. آنها چهارچوب رسمی بحث را جدی می‌گیرند و یا وانمود می‌کنند که جدی گرفته‌اند.

*Samuel Downer

*Samuel Huntington

این بحث گمراه‌کننده خواهد بود اگر از اشاره به سایر قدرتها و قابل‌اشاره ترینشان، اتحاد جماهیر شوروی - که به سهم خود در مسابقه برای نابودی شرکت دارند - پرهیز کنیم . در مورد اتحاد شوروی باید گفت اگرچه در مورد تولید تسلیحاتی این کشور بر بسترا اهداف تبلیغاتی در ایالات متحده مبالغه شده است ، اما بهر و از زاویه تسلیحاتی بسیار قدرتمند است و بسیار اضافه بر چیزی که برای نیازهای دفاعی قابل درک است ، اسلحه در اختیار دارد . انگیزه‌های داخلی مسابقه تسلیحاتی اتحاد شوروی با انگیزه‌های ایالات متحده متفاوت است . در یک اقتصاد تحت فرمان دولت و در جامعه‌ای با راههای محدود برای بیان و شرکت مردمی ، لزومی ندارد که جهت سرمایه‌گذاریهای سطح بالا به نیروهای نظامی به مثابه ، اهرم فشار روی آورده شود . اما عوامل داخلی دیگری وجود دارد که باعث بروز نتایج مشابه می شود . به پاره‌ای از این عوامل قبلا اشاره کردم . در اینجاست می‌توانم بگویم که نخبگان نظامی - بوروکراتیک حاکم بر فشار تکبیه می‌کنند ، به خاطر اینکه بتوانند کنترل خویش را بر امپراطوری داخلی ، شهروندهای امپراطوری و قمرهایشان حفظ کنند . گرچه در مورد کشورهای قمر باید اضافه کرد که سخن گفتن در مورد دفاع تا حدی مفهوم دارد ، چرا که هیچ حکومتی در روسیه فارغ از ترکیب آن ، کنترل خود بر اروپای شرقی را تا زمانیکه آلمان تقسیم شده ، بخشی از یک اتحاد نظامی خصمانه در غرب است ، کم نخواهد کرد . برای این نکته دلایل تاریخی و استراتژیک کاملاً آشکاری وجود دارد . در مورد اروپای غربی باید گفت ، اگرچه یک تمایل بیطرفانه همواره یک امکان بوده است و بی تردید برای جنبش خلع سلاح مردمی عامل موثری است ، اما با این وجود عناصر نخبه نسبت به سیستم جنگ سرد و نظامی‌گرایی تعهدی پایدار دارند . علیرغم بحثهای آتشین بسیار ، به اندازه کافی روشن است که آنها مسئله تهدید حمله شوروی را چندان جدی نمی‌گیرند . اروپای غربی اقتصادی به مراتب وسیع تر از شوروی دارد و اگر سر بخواهد می‌تواند سیستم نظامی‌ای در حد اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آرایش دهد . اروپا در رابطه با تشنج زدایی نیز ، به خاطر طرحهای

تجاری و بازرگانی و فارغ از مسئله، ترس از نابودی، موضعی محکم دارد. پیشنهادات شوروی که لریزه بر پشت نخبگان مسلط اروپای غربی می‌اندازد، بدون هیچگونه بحثی رد شده است. از این رو ما نمی‌دانیم این پیشنهادات تا چه اندازه جدی بوده است. همانگونه که من در سخنرانی اول اشاره کردم، نگرانی پایه‌ای چیزی است که توسط جان کریستیان اسموتز* خطاب به وینستون چرچیل در سال ۱۹۴۳ بیان شد: "با جاری شدن سیاست در میان مردم ما با موجی از بی‌نظمی و کمونیسم در مقیاس وسیع روبرو خواهیم شد که همه، بخشهای اروپا را خواهد پوشاند." "سیستم‌پیمانها" و اروپارویی در اروپا مانعی جدی بر سر راه جاری شدن سیاست در میان مردم است. خطری که چنان پیامدهای احتمالی‌ای در بر دارد که نخبگان مسلط حتی می‌ترسند در موردش فکر کنند.

اگر به ایالات متحده برگردیم، تعهد گروه‌های تجاری که وسیع‌الدولت را در مسابقه برای نابودی کنترل می‌کنند، عمیق است و بر نیازهای جدی مبتنی است: نگهداری يك "حفاظ" که آزمایش آزادسیاستهای مداخله‌گرانه و خرابکارانه جنگ سرد در قلمرو بزرگ را مجاز کند و کمک هزینه، عمومی به بخشهای پیشرفته، صنعت را تداوم بخشد و کماکان بر بستری توجیهی به افکار عمومی و حتی مسائل مربوط به بقا. گاهی‌گاهی عنوان شده است که چنین برنامه‌ریزی‌ای جنون‌آمیز است. این نکته حقیقت دارد، اما تعجب برانگیز نیست. در حکومت همچون تجارت، در برنامه‌ریزی منافع کوتاه‌مدت در نظر گرفته می‌شود. منافع درازمدت تنها ذهن کسانی را مشغول می‌کند که نقشی در برنامه‌ریزی ندارند و ناگفته روشن است که در يك جامعه، رقابتی، آنهایی که خود را وقف منافع کوتاه‌مدت نمی‌کنند، در رقابت‌های درازمدت هم نقشی نخواهند داشت. مانباید از این حقیقت که ایالات متحده در جهت پایان بخشیدن به توسعه C B M - تنها سلاح‌هایی که به صورت جدی موجودیت ایالات متحده را تهدید می‌کند، تلاش نمی‌کند، شگفت زده شویم. مانباید تعجب کنیم از اینکه ایالات متحده گسترش سلاح‌هایی از قبیل S L C M را که امروز موجودیتش را تهدید می‌کند، تشویق می‌کند.

*Jan Christiaan Smuts

تعجب برانگیز نیست که "شکافهای موشکی" و "دریچه‌های آسیب‌پذیری" مستقل از هر واقعیتی باز وبسته می‌شود، جای شگفتی نیست که SDI ریگان بدون کمک پنتاگون و بدون انگیزه "استراتژیک" که بعدها مطرح شد - بی‌توجه به تهدیدی که متوجه بقای می‌کند، هنوز هم دنبال می‌شود و سرانجام تعجب‌آور نیست که ایالات متحده از پذیرش روش‌هایی از قبیل منع آزمایش جامع که می‌تواند به امنیتش کمک کند، اجتناب می‌کند. این نکات مورد توجه برنامه‌ریزان نیست. نگرانی آنها این است که "اختلافات" را تا حد امکان "تداوم بخشند" تا بتوانند مانع "آلوده شدن" دیگران توسط سیستمهای فاسد شوند، تا بتوانند حق قاطع غارت و استثمار را تضمین کنند، تا بتوانند سیستم کم‌ک هزینه، عمومی و منافع خصوصی را تضمین کنند و به يك کلام تا بتوانند به نیازهای بخشهای صاحب امتیاز و قدرتمند جامعه خدمت کنند.

عامه مردم ممکن است به جنگ ستارگان به دیده تردید بنگرند و از توقف سلاحهای هسته‌ای و کم شدن هزینه‌های نظامی به جای هزینه‌های رفاهی حمایت کنند، همانگونه که می‌کنند. اما این نکته همچون عملی بودن منع جامع آزمایش هسته‌ای و دیگر شیوه‌هایی که امکان بقاء بشریت را افزایش می‌دهد، بی‌تاثیر است. تا زمانی که مردم ساکت هستند، افکار عمومی برای گروههای نخبه‌ای که مسئله شان کنترل وزارت خارجه است و نه مسائلی از قبیل امنیت، بقاء، "حقوق بشر"، بالابردن استانداردهای زندگی و دموکراتیزه کردن از اهمیتی برخوردار نخواهد بود. نه تنها مردم آمریکای لاتین، بلکه مردم بقیه دنیا از جمله ایالات متحده، به نظر دیدرو ویلسون "حادثه‌ای فرعی" هستند و نه يك "نهایت". این بخاطر آن نیست که عناصر رهبری "افرادی بدی" هستند و اگر "افراد خوب" جای آنها را بگیرند، چیز زیادی تغییر می‌کند. دلایل نهادی است و با مشکلات باید بر بستر درك واقعیت‌های اجتماعی، بی‌هیچ ابهامی روبرو شد.

سخنرانی ۴، ۶ مارس ۱۹۸۶

سؤال : با توجه به بی تاثیر بودن افکار عمومی بر برنامه ریزی و برنامه ریزان ایالات متحده ، با توجه به مشکل بودن و نه غیرممکن بودن کسب اطلاعاتی که شما اکنون در برابر مردم افشا می کنید و با توجه به احتمال و نه قطعیت نابودی واقعی جهان ، شما چه پیشنهادی دارید ؟

جواب : فردا من می خواهم در مورد جامعه ایالات متحده صحبت کنم ، می خواهم به این نکته بپردازم که این جامعه ، از زاویه داخلی چگونه است و این زمینه طبیعی ای است که باید بر بستر آن به این سؤال پاسخ داد . اما اگر بخواهم خلاصه بگویم ، پیشنهاد من چنین است : تا زمانی که ساختارهای نهادی کنونی بدون تغییر بماند ، تنها کاری که ما می توانیم بکنیم - و این خطاب به مردم ایالات متحده است و نه نیکاراگوئه - این است که تلاش کنیم روند پیشروی به سوی بدترین فجایع را کند کنیم . یعنی اینکه تلاش کنیم مانع برپایی سیستم دیوانه وار تسلیحاتی آینده شویم و در مقابل مداخله آتی در جهان سوم بایستیم . با علم به اینکه همکاری که می کنیم ، تنها نوار زخمبندی ای است بر سرطان . این کار را می کنیم چرا که می خواهیم دنیا مدت زمانی طولانیتر به حیات خود ادامه دهد و چرا که مسئولیت داریم مردمی را که شکنجه و کشته می شوند ، مورد حمایت

قرار دهیم • این چیزی است که "عمل بازدارنده" خوانده می شود • آنچه که در نهایت باید انجام شود تغییر نهادهاست و این وظیفه خطیری است •

سؤال: پرفسور چومسکی، من میل دارم شما در مورد بودجه ایالات متحده در سال ۸۵ / ۱۹۸۴ اظهاراتی بفرمایید • چه مقدار از این بودجه به مسائل نظامی آموزش و پرورش، رفاه و بهداشت اختصاص داده شده است • این سؤال را به این خاطر مطرح می کنم که در نیکاراگوئه نیز ما بخش عظیمی از بودجه را صرف ارتش و امور دفاعی می کنیم • می خواهم بدانم ما چگونه این مسئله مشابه را در دو موقعیت متفاوت مقایسه می کنیم • با توجه به اینکه ایالات متحده همچون ما با ارتشی نظیر "کنترها" روبرو نیست •

جواب: من به دو دلیل نمی توانم به شما ارقام دقیقی ارائه کنم • نخست به خاطر اینکه به واقع من آنها را به خاطر نمی آورم و دوم از این جهت که دستیابی به این ارقام مشکل است • بودجه نظامی تنها بودجه پنتاگون نیست • حکومت ایالات متحده اداره های دارد که بخش انرژی خوانده می شود • دلیل وجودی این بخش، این آوای قشنگ و اساسی است که همه به انرژی احتیاج دارند • اما در واقع این انرژی است که سلاح های هسته ای را می سازد • همچنین اداره های با نام ناسا وجود دارد که از زاویه "تئوریک" به خاطر گردش اکتشافی در فضا و برمبنای دلایل علمی به وجود آمده است، اما اساسا بخشی از پنتاگون است • چیزهای دیگری نیز وجود دارد که بخشی از سیستم نظامی است • بسیار مشکل است که یک محاسبه دقیق انجام بدهیم، اما بهر تقدیر محاسباتی می توان کرد • احتمالا بودجه نظامی چیزی در حدود ۱۰٪ از GNP است • این بسیار کمتر از نیکاراگوئه است و از آنجا که ایالات متحده کشوری به شدت ثروتمند است، رقم چندان مهمی نیست • اما در مورد نکات دیگر شما باید بگویم که من ارقام واقعی ای در دست ندارم، اما تصویر کلی این است که در حکومت ریگان سیستم دولتی ارتقاء پیدا کرده و سیستم نظامی بیشترین افزایش را داشته است • در همان زمان، سیستم رفاهی با سرعت زیاد مضمحل شده است • در واقع چیزهای دیگری نیز خراب شده است، از جمله حقوق

مدنی، قوانینی وجود دارد که برای پشتیبانی از برنامه‌های مشخص به حمایت دولت نیازمند است. به عنوان نمونه قانون آلاباما* که می‌گوید دولت باید از حق رای مردم دفاع کند. خوب حکومت انجام چنین کارهایی را متوقف کرده است و در نتیجه سازمانهای خصوصی حقوق مدنی مجبور شده‌اند به جای دولت نقش تقویت‌کننده، قانون را بسازی کنند. در ایالات متحده یک سازمان محافظه‌کار بسیار برجسته با نام اتحادیه، آزادیهای مدنی آمریکا (ACLU) وجود دارد. آنها مجبور بوده‌اند وظیفه، تقویت قانون را در رابطه با مسائلی نظیر حق رای و یا حقوق زنان به عهده بگیرند. آنها به مسائلی از قبیل کمال سیستم مدنی که دولت اکنون از تقوین آن سرباز می‌زند، پرداخته‌اند. سازمانهای خیریه، خصوصی‌ای چون ACLU مجبور بوده‌اند این کار را از طریق دادگاهها انجام دهند. روشی که به شدت بدون بازده است.

در واقع من می‌خواهم با داستان کوچکی تمام کنم: یکی از کارهایی که حکومت ریگان سعی در انجامش دارد این است که بخشهایی از اقتصاد ملی را بفروشد. برای نمونه در ایالات متحده سیستم راه‌آهنی وجود دارد که در حال کارکردن است. این سیستم بخشا متعلق به دولت است و بخشا از طریق کمک هزینه، مردمی اداره می‌شود. آنها می‌خواهند این سیستم را بفروشند تا سرمایه، خصوصی را رشد دهند. بنابراین راه‌آهن می‌تواند به جای اینکه برای حمل و نقل مردم به کار رود، در جهت باربری استفاده شود. در این صورت بازده آن بسیار کم خواهد بود. اگر بخواهید بار بفرستید می‌توانید یک ماشین را پر کنید، اما مردم از اینکه همچون بار حمل و نقل شوند، سرباز می‌زنند. این نکته به اضافه، بسیاری نکات دیگر، بیانگر چگونگی قطع و کاهش خدمات مردمی است. در سامبر گذشته ACLU یک بیانیه منتشر کرد که در آن پیشنهاد خرید بخش قضایی را داده بود. آنها می‌گفتند که حکومت ریگان قانون را تقویت نمی‌کند، پس چرا نمی‌گذارید ما آن را بخریم. بهر رو ما کسانی هستیم که می‌خواهیم

*Alabama

قانون را تقویت کنیم بسیار خوب ، همانطور که قبلا چندین بار اشاره کردم ، ایالات متحده جامعه‌ای به شدت منطبق است و بنابراین در چنین جامعه‌ای تا آنجا که من می دانم ، چنین مسائلی در رسانه‌ها منعکس نمی‌شود .

www.KetabFarsi.com

سخنرانی‌سی پنجم

صحنه داخلی

مایلم این سخنرانیها را با چند نکته در مورد جامعه ایالات متحده به پایان ببرم. می‌خواهم بپرسم که سیاستهای دولت چگونه شکل می‌گیرد و چه امکاناتی برای تعدیل آنها وجود دارد. سؤال بنیادی در واقع چنینی است: چگونه می‌تواند جامعه ایالات متحده تا چه اندازه یک جامعه دموکراتیک است و عامه مردم تا چه حد قادرند بر سیاست عمومی تاثیر بگذارند؟ برای این سؤال پاسخ ساده‌ای وجود ندارد. این نکته‌ای است که از جنبه‌های بسیاری باید به آن نگریست. به من اجازه دهید به چند جنبه آن بپردازم. يك جنبه مهم که از طریق آن می‌توان اعتبار دموکراتیک يك سیستم سیاسی را ارزیابی کرد، میزان قدرتی است که دولت برای تحت فشار قرار دادن شهروندان، محافظت خود در مقابل بررسی و کنترل آنها، ممانعت از بیان و تجمع آزاد، حفظ اسرار دولتی و پیشبرد امور بدون اطلاع و تاثیر مردم در اختیار دارد. نکاتی از این دست، بعد از جنگ استقلال و در سالهای اولیه جمهوری به شدت مورد بحث قرار گرفت. آزادیخواهان مطرح می‌کردند اگر مردم قدرت عالی هستند، پس دولت باید مطیع آنها

باشد و نه برعکس . برای مثال اگر قانونگذاران بر طبق قانون اساسی از حق بیان آزاد برخوردارند و در مقابل پیگرد مصونیت دارند، پس شهروندان نیز نباید حق کمتری داشته باشند . آنها به ویژه باید در محکوم کردن حکومت و اعمالش آزاد باشند، بی آنکه هراس داشته باشند که به خاطر "تهمت فتنه جویانه" مورد پیگرد قرار گیرند . اصل "تهمت فتنه جویانه" تصریح می کرد که سخنرانیها و نوشته ها - حتی اگر به عمل منتهی نشود - تجاوزی جنایتکارانه محسوب می شود و دولت حق دارد چنین جنایتی را از طریق دادگاهها و یا پارلمان مجازات کند . این واقعیتی قابل توجه و شایسته ، یادآوری است که در قرن هجدهم هیچکس به این دکترین قانون عمومی که از سوی مدافعان ایده آلهای آزادیخواهانه یعنی جان میلتون *، جان لاک *، بنجامین فرانکلین *، توماس جفرسون * و سایرین به عنوان قانونی مشروع پذیرفته شد ، معترض نبود . چندان از آنها حتی فراتر رفتند و اعلام کردند که حقیقت باید به دفاع در مقابل تهمت برخیزد . در واقع باید گفت اتهامات واقعی قابل مجازات ترمحسوب می شد، چراکه به اعتبار مقامات لطمه می زد و نظم مدنی را به خطر می انداخت . جدال بر سر این مسئله، حتی در دموکراسیهای صنعتی غربی - نقاطی که دموکراسی پیشرفته تر است - نیز شدید بوده است . این نکته یکی از جنبه های متعدد مسئله ، جایگاه حاکمیت در سیستم سیاسی و بیانگر حقوقی است که برای مردم و مراجع دولتی در نظر گرفته شده است .

از این جنبه ایالات متحده تقریباً یکی از آزادترین جوامع موجود است ، به این معنا که جامعه ای آزاد و باز است که در آن دولت برای تحت فشار قرار دادن شهروندانش ابزار محدودی در اختیار دارد . این حقیقتی مهم است . این به این معنی است که مردم بپاخواسته می توانند به اشکال

*John Milton

*Thomas Jefferson

*John Lock

*Benjamin Franklin